

بی‌شک اندیشه شرط هستی است و ادبیات انگیزه آن. داستان کوتاه ترسیم اندیشه انسان امروز است و ساختن بستری روایی برای به چالش گرفتن ذهن و روان آدمی. نویسنده امروز به مدد زبان، اندیشه، تخیل و... مخاطب را به دنیاهای شناخته و ناشناخته می‌برد و در آن تصاویری از زندگی شخصیت‌های بسامان و نابسامان، آدم‌های رها شده، تنهایی‌های مرموز و هول‌انگیز معاصر و... را ارائه می‌کند. انسان اسیر زیست‌چندگانه در فضاها و تو در توی شهرها و کلان شهرها. از این رو داستان و یا هر محصول ادبی که بتواند زمانی هرچند کوتاه مخاطب را به اندیشه بخواند، به هدف خود نایل شده است. فعالیت زنان داستان‌نویس ما، حکایت برداشتن مکّه‌ای از روی دیگ بخار است. فریادهای نهفته و گفته‌های نگفته که به یکباره سرریز می‌شود. این فعالیت‌ها در ده ساله اخیر رشد و سرعت روزافزونی یافته است که بی‌تردید از این حجم انبوه، آثار ماندنی، جایگاه خود را خواهند یافت. بسیاری از زنان داستان‌نویس ایران توفیق یافته‌اند با نگاه و بینش ویژه خود به گونه‌ای آشنایی‌زدایی از داستان‌های معمول و رایج دست یابند و محیط اجتماعی، شخصیت‌ها و فضاها را با لحن خود بسازند، سلسله مراتب موجود اجتماعی را در هم شکنند و صدای مستقل زنان را برجسته‌سازی کنند و به گوش مخاطب آشنا سازند.

فریده خردمند از داستان کوتاه‌نویسان پرتلاش دهه اخیر است که با درک الزامات زمان حال و با دیدی اندیشه‌گر و حساس توانسته است نام خود را در میان نویسندگان معاصر ثبت کند و با روشن بینی از پس سرشک احساس به جای ایجاد موقعیت‌های غریب و صحنه‌پردازیهایی شگفت‌انگیز، ساده‌ترین موقعیت‌های انسانی و تجارب روزینه را دستمایه داستان‌هایش قرار دهد. تصاویر و اشکال بر ساخته نویسنده همه از واقعیات بیرونی نشأت می‌گیرند که از صافی ذهن او به واقعیات داستانی بدل شده‌اند. این، نشان می‌دهد نویسنده طالب جهانی است که بازتاب عینی و دقیق جهان واقعی است. تلاشی واقع‌گرایانه که ما

را به کشف و شهود برساند. نویسنده در این راستا برای انتقال تجربه‌های عام روزمره به مدد بینش اجتماعی خود موفق می‌شود با لحنی زنانه، حالت‌های روحی و تنگنا‌های عاطفی کاراکترها را به خوبی تصویر کند. فضا از عناصر اصلی ساختار داستان‌هاست و با مایه داستان چنان می‌آمیزد که خواننده در سایه آن نقل نویسنده را می‌پذیرد.

داستان‌ها به طور عمده به دو شکل روایتی بیان شده‌اند: روایتی نقل‌الانه و حکایتی و روایتی عینی و تصویری، که گاه از منظر دانای کل و گاه از زاویه «من راوی» به نمایش در می‌آیند و نویسنده در سایه تصاویر پر قدرت اجتماعی که فریاد فشرده انسان معاصر است، به نمایش مضحکه‌های انسانی می‌پردازد.

داستان‌ها در حجمی کوچک و سیری خطی ارائه می‌شوند و با رویکرد رالیستی و بیانی صمیمی به موقعیت‌های انسان در جامعه، نابرابری‌ها، بی‌عدالتی، گم‌گشتگی، سوء تفاهات و... نظر دارند و تأثیری که در خواننده ایجاد می‌کنند، همان است که ما در زندگی واقعی با دیدن و شنیدن آنها متأثر می‌شویم و احساس سردرگمی به معمای زندگی در ما انگیزه می‌شود.

خردمند، تصویرگر گوشه‌هایی از زندگی زنان، کودکان و سالخورده‌گان در حیات شکسته بسته جامعه معاصر است، و بیرون از باید‌ها و نیاید‌های مرسوم نظری، بیان ویژه خود را یافته است.

او تاکنون سه مجموعه داستان کوتاه، به چاپ رسانده است. تکیه داستان‌ها در نخستین مجموعه بر ستون محتوا است و شکل، به نفع آن عقب نشسته است. اما به تدریج در مجموعه‌های بعدی مضمون و شکل به تناسب می‌آیند. به گونه‌ای که مخاطب به دو حس لذت و فایده - که شاخصه‌های مهم توفیق یک اثر ادبی‌اند - نزدیک می‌شود.

داستان‌های این نویسنده را، هم به لحاظ شکل و هم محتوای توان در گروه داستان‌های مینی‌مالیستی قرار داد، هرچند کلیه عناصر و ویژگی‌های این نوع داستانی را ندارند. حس عمیق در داستان‌ها به



داستانها در یک بخش کوتاه زمانی و در مکانی محدود، حول محوری خاص روایت می‌شوند و نویسنده در اغلب داستانها به عنوان یک شخصیت فعال داستانی حضور دارد. این حضور در ابتدا عاطفی و بعد بی‌طرفانه و خونسرد می‌شود و خواننده این راوی مشترک را گاه پرننگ و گاه کم رنگ احساس می‌کند. البته به نظر می‌رسد نویسنده هراسی از دیده شدن ندارد، چون در داستانهای مانند: ناراحت نشی، زندگی و... نشان می‌دهد که قادر است داستانهایی بیافریند تا جای پای خود را در آنها به حداقل برساند.

برخی داستانهای پایانی غافلگیرانه دارند. اگر پایان بندی غیرمنتظره برخی از این داستانها را که به کلیشه نزدیک می‌شوند، کنار بگذاریم - این غافلگیریها به قصد بازی گرفتن مخاطب نیست. در حقیقت روشهای خاصی برای آشکار کردن مفاهیم پنهان در کل روایت است و این چرخشهای نامنتظر، به سبک داستانهای «ا. هنری» طنزی اندوهناک را حمل می‌کنند که بیش از آن چیزی است که در واقعیت وجود دارد. [نمونه: شب برفی]

آنچه در اغلب داستانها واسطه میان متن و مخاطب می‌شود، انگاره محاط کننده پایان بندی داستانهاست. داستانها در یک سکون اتفاق می‌افتند و قرار نیست تغییری در موقعیت شخصیتها ایجاد شود، چرا که عرصه این قبیل داستانهای کوتاه، که ضرورت پیدایی خود را خود حمل می‌کنند. مجال ژرف کاوی شخصیتها نیست. نویسنده در برخی داستانها با حفظ فاصله و انتخاب جایگاه راوی خونسرد و بی‌اعتنا و دقیق گویی جزئیات، پهنه‌ای از کل را پیش چشم خواننده می‌گسترده. [نمونه: شما که غریبه نیستین]

ولی گاه چنان میان خواننده و متن واسطه می‌شود و قدم به قدم او را هدایت می‌کند که تعامل متن و خواننده مخدوش می‌شود. زبان در کارهای اولیه این نویسنده بیشتر ابزار انتقال مفاهیم فردی و اجتماعی است. ضمن اینکه نویسنده با انتخاب وسواس گونه واژه‌ها و چینش دقیق کلام، به شکل زبانی مناسبی دست یافته است.

سهولت خواننده را جلب می‌کند. زبان، ساده و روان و فاقد تعقیدهای لفظی و معنایی است و پرهیز از زبان استعاری و کنایی، حس را برجسته می‌کند و واژه‌ها در خدمت کلام و سپس درونمایه درمی‌آیند.

عرصه این قبیل داستانهای کوتاه با سوبه بیان موقعیت، مجالی برای شخصیت پردازی نمی‌گذارد. طرحها به دور از پیچیدگیهای معمول تکنیکی، به روانی علت و معلولها را کنار هم می‌چیند و مضامین مشترک را در هر سه مجموعه، اندیشه مصلحانه و موضع همدلانه نویسنده با شخصیتها، راهبری می‌کند. حرفها همان نگفته‌هاست که در زیر لایه داستانها نه‌نشین شده‌اند. ضمن اینکه راوی مشترک اغلب داستانها، قضای داستانی را در پایان بندی، قضاوت آلود می‌کند. خانم خردمند در سیر تکاملی داستانهای خود که اغلب منبعث از تجربه‌های مستقیم شخصی است و جهتی خاطره‌نگاری و حدیث نفس گونه دارد، به تدریج رها می‌شود و اندیشه‌های جامعه‌شناختی و هستی‌شناختی در داستانها جا باز می‌کند. همچنین گاه با نگاه روان‌شناختی روابط انسانی، زنان و زندگیهای پرفاصله زناشویی، دنیای کودکان بی‌پناه، مردان در سایه مانده و سالخورده‌گان رها شده را به کنکاش می‌گیرد.

گفت و گو عنصر پیش برنده برخی از داستانهاست. چه گفت و گویی یک جانبه (تک گویی) و چه چند سویه که با نمایش بخش کوچکی از یک زندگی به قصد گسترش ژرفای آن، به میان می آید.

نویسنده پس از مجموعه اول که بیشتر اثری درون گرایانه و فردی است، مضامینی را که برمی گزیند، به طور اخص وانمایی بحرانهای بیرونی و درونی است و تنها یک صدا به نمایندگی از صداهای منتشر در متناهی به گوش می رسد که مانع ابراز صدای مستقل شخصیتهاست.

فضای داستانها سرد و حزن انگیز و تیره است و با همه برق و درخشندگی زندگی شهری، ملال در فضای پر کسالت آپارتمانها، روابط و... موج می زند.

زیبایی شناسی داستانهای خردمند، در خلق و چگونگی نقل واقعیهایی داستانی، تصاویر و صحنه های عرضه شده است که باری از طنز با خود دارد و این طنز پنهان در حقیقت در موقعیتی است که انسانها در آن قرار دارند نه توصیف نویسنده از آنها و کاربرد زبان شوخی و مطایبه.

با بررسی اجمالی سه مجموعه داستان خانم خردمند، کلیات گفته شده را، اندکی می شکافیم:

مجموعه نخست **پرنده ای هست** محصول نخستین تلاشهای داستان نویسی خردمند است که بیشتر سرریز گفته های مژمن، به شکل بیان خاطرات دور با طعم کودکی، حدیث نفس، واگویی های دلنگی و اندوهان فروخورده است. این مجموعه درونگرا، گاهی نیز به سوی شعارزدگی و ایده آلهای فردی میل می کند. زبان در این مجموعه روان و یکدست است، ضمن اینکه خالی از خشو و زواید هم نیست و خصالتی شاعرانه دارد. در این داستانها، شور و غلبان احساسات نویسنده، به آفرینش تصاویری رمانتیک از روابط افراد و زندگیها می انجامد، اما جزء نگاریهای بی مورد مانع رسایی برخی داستانها می شود.

در داستان کوتاه «پرنده ای هست...» فضا عنصری برجسته است، فضای کوهستان و ساخت و مضمون فشرده داستان، حس آشنایی را در خواننده برمی انگیزد. راوی با زنی تنها در کوهستان آشنا می شود. در واقع زن ناشناس بخشی از وجود راوی است که با هم در جدال اند.

ناشناس با روشن شدن هوا، راوی را - برای رسیدن به پرنده ای که تصور می کند، فقط برای او می خواند - ترک می کند. راوی در بازگشت گروهی را می بیند گرد زنی که از کوه سقوط کرده است، جمع شده اند و... و ناگهان تصور می کند که پرنده ای هست که تنها برای او می خواند.

داستان «پنجره» حس همدردی راوی با دو زن است که زندگی آنها با همه اشتراکات و اختلافات آن در توازی هم طرح می شوند.

«سایه» داستان حسی زیبایی است. راوی سایه اش را - با مشاهده بیرون آوردن جنازه باد کرده یک نوزاد از جوی آب - گم می کند. جدا شدن سایه به مفهوم مرگ همان انگاره مرگ عواطف بشری است که غایب می شود. سایه در پایان داستان در خانه راوی را می زند و وارد می شود، اما داستان با حسی که برگزیده است با حضور مجدد سایه تقارن نمی یابد.

در داستان «دمل» نویسنده با زبانی هموار و ساده، واقعه ای باورناپذیر را باورپذیر می کند. دمل زخم دیرینی در زیرساخت روابط راوی و همسر او است، که به ناگاه خود را نشان می دهد...

مجموعه داستان دوم فریده خردمند (آرامش شبانه) حکایتی از زندگی معاصر است که زبانی هموارتر و پیراسته تر از مجموعه

پیشین دارد. محور اغلب داستانها بیان درد و عقده گشایی با بینشی اجتماعی است. نویسنده در این مجموعه توفیق می یابد از من فردی خود به تدریج فاصله بگیرد و با دقت محیط اطراف را بکاود. تاریخ نگارش داستانها سیر پیش رونده آثار نویسنده را نشان می دهد.

این مجموعه با داستانی به همین نام، حدیث نفسی زیبا و به شدت حسی است. دردهای بسیاری هست که آرامش رختناک راوی - نویسنده را برمی آشوبد. محور این دردها ترس است، ترس از خود، از دیگری، از له شدن و جویده شدن، نادیده انگاشته شدن، و ترس از زمان و فرسایش روح. راوی یأس و حرمان خود را پنهان نمی کند و از آن قالبی داستانی می سازد و کشمکش راوی با زمان را تصویر می کند.

«دریا» داستانی تصویری است و انسان را در احاطه دنیای جاه طلبانه اش نشان می دهد. داستان از منظر دانای محدود به ذهن زن روایت می شود که شاهد فاصله هاست. نویسنده تمثیل زیبایی از این دنیای پرفاصله می سازد. با استفاده از نماد کلاغ که محتویات شکم



مرغ دریایی مرده را بیرون می کشد، مفهوم وسیع تری از درد اجتماعی را طرح ریزی می کند.

«توهم» داستانی روان شناختی است. لحن زنانه و نگاه تازه بین نویسنده از مضمونی عام، تصویری خاص می سازد. زن، تصاویری از زندگی زناشویی خود را فراقکنی می کند. او از این روابط، تصویری در شعله های شومینه می سازد. زن در آتش که بعدی نمادین دارد، می سوزد و مرد غایب می شود.

«ناراحت نشی» داستانی قوی و موجز است که خواننده را بی واسطه به بطن داستان می کشد، داستان از میان گفت و گوی دو زن - که یکی معشوق و دیگری همسر مردی واحدند - ساخته می شود. دختر همه ماجرای خصوصی زندگی زن و احساسات مرد نسبت به خودش را از زبان مرد بازگو می کند. از زن، کلامی جز لفظ «ناراحت

نشی» آن هم موقع دود کردن پی در پی سیگار، شنیده نمی شود و فقط حرکتهايش با عمل داستانی تصویر می شود. پیوسته سیگار می کشد و با حرفهای افشاگر دختر و سرما -زمینه فضای داستان - در خود جمع می شود. گفت وگو در این داستان عنصری مهم، قوی و جاندار است. ضمن اینکه نویسنده با حفظ خونسردی، متن را به خواننده واگذاشته است. داستان کوتاه «شما که غریبه نیستین» به شیوه تک گویی افشاکننده، با ساخت تصاویر زنده و نمایش گوشه ای از زندگی یک زن، کلیت آن را پیش چشم خواننده، می گسترده. این داستان نظیر داستان «ناراحت نشی» و از یک مایه است.

در «گلدان یاس» بار روایت گاه بر دوش توصیف و گاه بر عهده تصویر است که از خلال آن مشابهت زندگی زنان نشان داده می شود، زناتی که در موقعیت طبقه متوسط شهری قرار دارند.

«حالا لبخند بزیند» داستان لطیفی است با زاویه دید نمایشی و گفت وگویی پیش برنده. راوی قرار است عکسی را ببیند برای درج در مجله بفرستد، اما هر بار در کمال ناباوری عکسی که عکاس نشان می دهد تصویر زنی عبوس با دوقطره اشک بر گونه است... آنچه اتفاق می افتد نه در تاریکخانه عکاسی که در تاریکخانه وجود زن است. آدمها در چنبره تنگنای موجود، از خودشان غایب اند.

نویسنده در داستانهایی «چندبار؟»، «آسانسور»، «من از کسی شکایتی ندارم» و... از همین مجموعه به مشکلات سالمندی می پردازد.

در سیلویا، سیلویا، مجموعه سوم از نویسنده، روایتها در خدمت تصاویرند و عناصر داستانی نقش بارزتری در متن یافته اند. زبان از کارکرد ابزاری صرف بیرون می آید و فعال تر عمل می کند. در این مجموعه عرصه برای پرداخت شخصیتها فراخ تر می شود و برشهایی از واقعیتهای آشنا تصویر می شود. درونمایه ها از عمق و غنای بیشتری نسبت به دو مجموعه پیشین برخوردارند. ضمن اینکه فضاها و تصاویر یادآور بخشهایی از داستانهایی چخوف و کارور است. به خواننده فرصت مشارکت بیشتری داده می شود و از زبان، فرم و مضمون به تناسب بهره گیری شده است. در بسیاری از داستانهایی از عنصر گفت وگو استفاده شده است که سرعت روایت داستانی را می افزاید و نویسنده به تمایز لحن شخصیتها خیلی نزدیک می شود.

نخستین داستان این مجموعه «سیلویا، سیلویا» برشی از واقعیت زندگی دختری سی و چند ساله را نشان می دهد که سالهاست در غرب زندگی می کند و برای سفری کوتاه نزد اقوامش بازگشته است. راوی دانای کل در چند سطر، گذشته و حال او را تشریح می کند. «سیلوی» دختری خودشیفته و در عین حال ناتوان است. ناتوان از مقابله با شرایط دوگانه و متضادی که در آن قرار دارد. او نماینده نسلی متزلزل است که در میانه قرار دارد. نه اینجایی است و نه آنجایی.

نویسنده در این داستان و داستان بعدی (view) بدون توسل به مبالغه، شخصیتهای رقت انگیز و ترحم آوری آفریده است و با نگاهی روان شناختی و باری از طنز، زیر لایه ژرف داستان را پیش چشم خواننده می گسترده.

در داستان «مهمان نواز» بن مایه های روان شناختی داستان برجسته است. داستان حدیث رنج زنی است که در خدمت دیگری و دیگران معنی می شود. او همه عمر و سلامتی خود را در خدمت مهمانهای هر روزه ای می گذارد که با چمدانهای بزرگ از راه می رسند و زندگی اش را به تاراج می برند.

در «بازنشسته ها» دنیای دسته ای از سالمندان با نگاه جامعه شناختی در زمینه ای پرملاز بازگو می شود. داستان از میان گفت وگویی جاندار شکل می گیرد. همه در صفتی کند گذر در انتظارند و با

نامنهای بیرونی و درونی درگیر. «بذله گو» شخصیت داستانی موفقی است که وسیله بیان طنزهای نویسنده می شود.

«شب برفی» داستان شاعر مسکینی است که مفاهیم درونی نشده عشق و دوستی ابزار کسب درآمد و اعتبار اویند. فاصله دنیای افکار و اعمال او به صراحت بیان شده است. راوی، خرگوشی را در ابتدای ورود به خانه شاعر می بیند. خرگوش، دستمایه شعری است که شاعر برای راوی می خواند. در پایان بعد از صرف شام، راوی می فهمد شامی که خورده همان خرگوش سفید بوده است... داستان تا پیش از سطر آخر خوب پیش می رود، اما نویسنده با ایجاد فضای خاصی ناگهان ضربه هولناکی به راوی و خواننده وارد می کند، که البته این غافلگیری سطح داستان را نزول می دهد. پایان قضاوت آلود، فرصت فراوی خواننده را در متن، سلب می کند. بی شک داوری سرراست و متقن مانع ادامه داستان در ذهن خواننده می شود.

نکته اصلی که در همه داستانهایی به چشم می خورد، بایدها و نبایدیهای حک شده ای است که ریشه تاریخی در خاطره جمعی ما دارد که نتیجه آن ساخت جهانی تحکم آمیز و یک سویه است.

«گل خشک» داستان ظریف و موفقی است. برف و سرما سردی زندگی استاد و همسرش را می گسترده. روایت داستان به زمان حال، آن را نمایشی می کند. عشق استاد و دانشجو که مضمونی مکرر است، اینجا با نگاه تازه بازگو می شود. دانشجو با پیش کشیدن داستان «دانش آکل» و اینکه تصور می کند مرجان هم عاشق دانش آکل بوده است، غیرمستقیم احساس خود را به استاد بیان می کند... گل خشک، نشانه و موتیو برجسته داستانی است. استاد از این میان در می یابد کسالت زندگی او همه بر دوش همسرش نیست، چرا که او «هرگز به زوایای باریک روح هیچ زنی نزدیک نشده بود»... (ص ۸۰)

در «خوشبختی» روایت داستان برعهده راوی کودک است که در حد درک کودکانه و زبان و امکانات خاص آن موفق می شود زندگی پرتنش خانوادگی اش را ترسیم کند. در این داستان زبان محوریت دارد.

«زندگی» داستانی است با سبک و سیاق متفاوت. روزمرگی و خلأ عاطفی یک زوج در زمینه ای پرملاز به شکل بدیعی با صداها ساخته می شود. زبان در این داستان کارکرد عمیقی می یابد. جمله های کوتاه و مقطع، گذر زمان را با ضرباهنگی کند و کش دار نشان می دهد. در این داستان که یکی از موفق ترین داستانهایی مجموعه سیلویا، سیلویا است. در سطور اندک تصویر و صدا و موسیقی متن چنان درهم می آمیزد که تأثیر عمیقی در خواننده ایجاد می کند.

حضور متناسب زبان، ساختار و درونمایه نشان می دهد نویسنده قادر است با نودهنی به آفرینش داستانهایی بدیعی با پرداخت ویژه بپردازد. به این ترتیب انتظار خوانندگان را نسبت به داستانهایی می افزاید.

#### منابع

۱. خردمند، فریده، پرنده ای هست...، انتشارات فکر روز، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶.
۲. خردمند، فریده، آرامش شبانه، نگاه سبز، تهران، ۱۳۷۸.
۳. خردمند، فریده، سیلویا، سیلویا، سالی، تهران، ۱۳۷۹.